

# به امتحانش نمی‌ارزد!



ارزشمندی



مدرسه مقاوم‌سازی شده و ضدزلزله است!

در یکی از روزهای بارانی فروردین ۹۱، دانش‌آموزان زیر سقفی تجمع کرده بودند و تنها تعداد کمی از آنها در حیاط قدم می‌زدند. به دلیل برگزاری امتحانات نیم‌سال رنگ را زودتر زدیم تا دانش‌آموزان به کلاس بروند که ناگه صدای فریاد وحشت‌زده چند دانش‌آموز که می‌گفتند، «افتاد!» معاون را به حیاط کشاند. من به‌تصور اینکه دوباره دانش‌آموزی دچار سرگیجه یا از این قبیل مشکلات شده‌ام (که به‌طور روزمره اتفاق می‌افتد)، به کنار پنجره رفتم و به حیاط نگاه کردم اما با دیدن آن صحنه کاملاً شوکه شدم. تا معاون به دفتر برسد، احساس کردم کسانی از تهران بیست و اخبار بیست‌وسه و وزارت آموزش و پرورش و رؤسای مناطق و حراست و پشتیبانی و... وارد مدرسه شده‌اند و همه دارند سر من مدیر فریاد می‌کشند که «چرا؟»

آخر نمی‌دانید چه دیدم. قسمتی از در پناهگاه افتاده بود و در نتیجه، دانش‌آموزی روی راه‌پله‌های آن سقوط کرده بود. بالاخره خودم را به در رساندم و دیدم معاون با دانش‌آموزی که ظاهراً آسیب جدی ندیده بود، وارد دفتر شد. پس از اینکه از سلامت دانش‌آموز مطمئن شدم و زخم‌های سطحی‌اش را با بتادین شستم، به خانواده‌اش اطلاع دادیم که بیایند و او را به خانه ببرند.

«بعد هم سجده شکر به‌جا آوردم و همه صدقه دادند و از اینکه با لطف خداوند چنین خطری را پشت سر نهادیم دست به دعا بلند کردیم که «پروردگارا! لطفت را از ما دریغ مدار. خداوند! ما را دچار زلزله حتی زیر چهار ریشتر هم نفرما که خود می‌دانی این مدرسه مقاوم ضد زلزله امتحانش را پس داده و اصلاً ارزش امتحان کردن را ندارد.»

لازم به ذکر است با اینکه به سرعت با مقامات ذی‌ربط منطقه تماس گرفتم و نامه نوشتم و از سلامت دانش‌آموز خبر دادم، هیچ‌کس به سراغمان نیامد! اما اگر دانش‌آموز خدای ناکرده، زبانم لال آسیبی جدی می‌دید، چطور؟ خودتان بهتر می‌دانید. «خدایا، ما مدیران را که باید جواب‌گوی همه بلاهای آسمانی و زمینی باشیم، لحظه‌ای به خود وامگذار.»

آمین، یا رب العالمین.

بله درست است! اشتباه نکرده‌اید به امتحانش نمی‌ارزد! اما چرا؟ برایتان می‌گویم:

دو سال و هفت ماه پیش مدرسه‌ای نوساز و مقاوم‌سازی شده در مقابل زلزله را تحویل گرفتیم. از همان آغاز هر روز با مشکلاتی عدیده روبه‌رو بوده‌ایم، از کمبود کلاس‌ها و نابجا و جابه‌جا ساختن اتاق‌ها حرفی نمی‌زنم که صحبت از زیر ساخت‌ها، در تخصص من به‌عنوان مدیر آموزشی نیست! فقط بدانید که مدام صندلی و میز جابه‌جا کردیم و کمد‌ها را بالا و پایین بردیم و درها را جابه‌جا کردیم تا ناچار بعد از دو سال دو اتاق اضافه شد که بتوانیم جایی برای نشستن همه کادر و دبیران به صورت فشرده پیدا کنیم. از اتاق اختصاصی و خاص هم خبری نیست (اتاق مدیر، معاون و...). ضمناً توانستیم در خروجی بسازیم تا دانش‌آموزان بتوانند کمی راحت‌تر خارج شوند.

و اما از کمبود سرانه و کمک‌های نامناسب مردمی برایتان بگویم. یک روز برق‌های کل ساختمان می‌رود و بعد که فیوز متصل می‌شود، دیگر هیچ‌کدام از لامپ‌های گران‌قیمت و زیبایش روشن نمی‌شوند و هزینه اتصال دوباره می‌طلبند (اما خدا را شکر، ساختمان ضدزلزله است!)

روز دیگر آژیر آتش‌نشانی یا دزدگیر بی‌هیچ علتی شروع به داد و فریاد می‌کند و وضع کلاس‌های درس و اعصاب سرایدار و... را به هم می‌ریزد (اما شکر خدا، مدرسه ضدزلزله است و مقاوم‌سازی شده!)

از چکه کردن شیرهای آب و وضع موتورخانه که بگذریم، هر روز دبیران و دانش‌آموزان چند کلاس پشت در بسته می‌مانند و قفل‌ساز به‌نوبت برای اصلاح و عملیات نجات وارد مدرسه می‌شود. (اما شکر خدا، مدرسه

مقاوم‌سازی شده و ضدزلزله است!)

از فضای حیاط و جای ورزش نامناسب که بگذریم، می‌رسیم به درهای آهنی پناهگاه که کف حیاط جا خوش کرده‌اند و هر روز تعدادی از دانش‌آموزان از روی آن عبور می‌کنند و گاهی زنگ ورزش روی آن‌ها می‌دوند و جالب توجه است که هنگام مقاوم‌سازی تشخیص داده شده که این درها مقاوم‌اند و به تعویض نیاز ندارند (به هر حال خدا را شکر که

